

تحقیقی در تأثیر هجویری از منابع دینی غیر اسلامی

دکتر احمد فرشافیان*
استادیار دانشگاه تبریز

چکیده

پس از رحلت پیامبر اکرم (ص)، سازمان و تشکیلات جدیدی در عالم اسلام به نام خلافت شکل گرفت. گروهی از دشمنان اسلام در کسوت مسلمانی، ولی با باطنی معتقد به آیین‌های گذشته همچون یهود و مسیحیت و یا حتی آیین‌های بشری که از مقابله نظامی و توسل به زور علیه اسلام ناامید شده بودند با نفوذ در این سازمان نوپا، شیوه تحریف و وارونه ساختن حقایق را برای تخریب بنیان‌های فکری و آموزه‌های معرفتی مسلمانان در پیش گرفتند. بر این اساس، افسانه‌های موجود در تورات و انجیل را در لابه‌لای معارف دین اسلام وارد کردند و با مسخ مفاهیم اسلام امکان القای شبهات را در بین مسلمین هموار ساختند. این مقاله با بررسی اینگونه افسانه‌ها به موضوع مهم اسرائیلیات پرداخته و جلوه‌هایی از آن را در کشف‌المحجوب هجویری به عنوان یکی از امهات کتب صوفیه نمایانده است؛ که شبیه‌سازی در معارف اعتقادی اسلام مربوط به شخصیت پیامبر اسلام (ص)، شبهه افکنی در موضوع وحی و مهم‌تر از همه عادی‌سازی پذیرفتن برتری نژادی یهودیان و دفاع از تصوف حتی به بهای سست کردن اعتقاد به نبوت و امامت شیعه از آن جمله است. بنابراین هدف کلی این پژوهش، بررسی این نوع شبهه‌افکنی‌ها و شفاف‌سازی فضای علمی متون جهت درک روش و تبیین آنهاست.

کلیدواژه‌ها: اسلام، اسرائیلیات، هجویری، یهود، عهدین

۱- مقدمه

از بدو بعثت پیامبر اسلام (ص) و نشر تعالیم و حیانی اسلام، بزرگان جبهه مقابل اسلام به تکاپو افتادند تا در مقابل این حرکت حیات‌بخش با هر ترفندی مانع‌تراشی کنند که نمونه‌های آن در آزار و شکنجه یاران صدیق نبی مکرم اسلام (ص) نمودار گردید.

آنگاه که پیامبر اکرم (ص) در مدینه استقرار یافت و حاکمیت او بنیان گرفت، حق جویان فوج فوج ایمان آورده، دین حق را قوت بخشیدند تا اینکه سال هشتم هجرت فرا رسید و فتح الفتوح عظیم تاریخ نوپای اسلامی با تصرف فکری و اعتقادی شهر مکه و برگرداندن امنیت به حرم الهی، روی داد و کاخ‌های جاهلیت و عقل‌ستیزی فروریخت و انسان‌های جاهل نیز در این شهر، به اسلام و ایمان روی آوردند. در این میان گروهی برای حفظ موقعیت خود به ظاهر ایمان آوردند که از این میان برخی چهره واقعی خود را در زمان حیات نورانی حضرت رسول (ص) نمایان کردند ولی گروهی دیگر با ظاهرسازی خود را دیندار و مبلغ دین نشان دادند.

خورشید وجود نبوی غروب کرد و حامیان خلافت (نقطه مقابل نظام ولایت) بر سر سفره شورا نشستند و سازمان و تشکیلات خلافت شکل گرفت. مقارن این زمان، گروهی از علمای دینی غیرمسلمان - که از راه مقابله نظامی و توسل به زور به اهداف خود نرسیده بودند - در کسوت مسلمانی با نفوذ در این سازمان نوپا، شیوه دیگری را برای تخریب بنیان‌های فکری و آموزه‌های معرفتی مسلمانان در پیش گرفتند و هدف اصلی این گروه مشوه جلوه دادن چهره اسلام به روش تحریف و قلب حقایق بود؛ بنابراین با واردکردن تفکرات خرافی و ابداعی از منابع دینی غیر اسلامی (عهد عتیق و عهد جدید) سعی کردند، حقیقت دین محمدی (ص) را مغایر با مبانی عقلی و علمی نشان دهند.

در این بین یهودیان و نیز گروهی از مسیحیان که با ظهور دین اسلام، بازار تبلیغات‌شان به جهت ترویج تعالیم اسلام، کساد شده و اندیشه برتری قومی‌شان زیر سوال رفته بود، بیش از دیگران احساس خطر می‌کردند. از مهم‌ترین شگردهای آنان جهت مقابله با تعالیم اصیل اسلام، داخل کردن افسانه‌های موجود در عهدین، در معارف دینی اسلام بود تا با مسخ مفاهیم اسلام جا برای القای شبهات در بین مسلمین باز شود. با بررسی این گونه داستان‌ها و افسانه‌ها به موضوع مهم «اسرائیلیات» می‌رسیم. متأسفانه در اثر بی‌توجهی برخی از مفسران اسلامی مخصوصاً برخی مفسران اهل سنت، تفاسیر قرآن میدان ورود داستان‌های تورات و انجیل بوده است. متون صوفیه نیز پیوسته در معرض آسیب اسرائیلیات قرار داشته است. بسیاری از نویسندگان بزرگ صوفیه بدون دقت در ریشه افسانه‌ها و داستان‌ها و موضوعات تاریخی (بویژه زندگی انبیای الهی) و بدون ارائه هیچ سند متقن و قابل قبول، آنها را وارد متون تصوف کرده‌اند.

متخصصان و یا علاقه‌مندان به ادبیات فارسی، از روی علاقه و تعصب بجایی که دارند در ورود به مبحث اسرائیلیات دیدگاه‌های متفاوت و قابل تأملی ارائه می‌کنند که اغلب متأثر از روحیه جانبدارانه آنها است. البته این مطالب غالباً در سخنرانی‌ها و اظهارنظرهای شفاهی مطرح می‌شود و شاید نتوان برای آن شاهد مکتوب ارائه کرد:

- گروهی بر این نکته تأکید می‌ورزند که هرآنچه شاعران و نویسندگان در آثار خود از فرهنگ ملل و ادیان دیگر وام گرفته‌اند، بجاست و به یقین برای منظور خاص ادبی، اخلاقی، دینی و ... بوده است؛ مثلاً اگر داستان ایوب نبی را از منابع دیگر اقوام همانند یهودیان یا مسیحیان نقل می‌کنند برای تذکر

صبر در برابر مصیبت‌ها و مشکلات روزگار بوده است اما اینکه یهود از داستان‌سازی و افسانه‌پردازی پیرامون این قصه چه منظوری داشته، برای شعرا و ادبا و خوانندگان متون ادب فارسی نباید چندان مهم باشد. ممکن است، این گروه هرکسی را که بخواهد از این منظر در صدد نقد متون ادبی فارسی برآید به تعصب اعتقادی و عدم مطالعه کامل متون متهم سازند که این نوع قضاوت خود محل تامل است.

- دسته‌ای از صوفیه و طرفداران آثار صوفیانه نه تنها بر نظر و دیدگاه گروه متقدم تأکید می‌ورزند بلکه در نقل وقایع و حوادث تاریخی بویژه داستان‌های خاص و تأثیرگذار از آثار اقوام دیگر، متعصب‌تر از نویسندگان و ناقلان اصلی عمل می‌کنند. کتاب مورد تحقیق این مقاله (کشف المحجوب) از آن جمله است.

اما باید توجه داشت که طرح موضوع اسرائیلیات به معنای تخریب بنیه‌های محتوایی و فرهنگی آثار ادبی-عرفانی نیست بلکه باور داریم «آثار ادبی منظوم باقیمانده از پیشینیان ما سرشار از حکمت‌ها و معانی آموزنده و لبریز از حیات و حرکت و زیبایی، چونان رودخانه‌ای زاینده و خروشان است که راهی طولانی را در معبر پرنشیب و فراز قرون و اعصار پشت سر گذارده است و در مسیر عمر پربار خود، متأثر از جریان‌های فکری و اعتقادی و سیاسی و اجتماعی روزگاران گذشته، مناظری دلربا و سایه روشن‌هایی فریبا را برای صاحبان ذوق و اندیشه فراهم آورده است.» (رزمجو، ۱۳۶۹: ۷) ولی آیا می‌توان چنین پنداشت که بدخواهان از کنار این چشمه پاک و جوشان بی تفاوت عبور کرده و درصدد ملوث کردن آن به انواع سموم برنخواهند آمد؟ بی‌تردید پاسخ هر اهل منطقی به این سؤال منفی است. زیرا «همان‌گونه که زلال آبی دریاها را موج و رودهای صفاگستر خرمی بخش را گل و لای سیلاب‌ها و مواد آلوده فاضلاب‌ها کدر و مسموم می‌کند، نفوذ افکار منحط و خلاف اخلاق و تأثیر جریان‌های سوء اعتقادی و سیاسی در ادبیات و هنر یک جامعه، سبب آلودگی‌ها و تیرگی‌های زیانمند تربیتی و اخلاقی فراوانی می‌شوند» (همان: ص ۸) که مصداق بارز آن در شرح زندگی انبیا و اولیای الهی به عنوان الگوهای شخصیتی و رفتاری مسلمانان راستین مشاهده می‌شود. پس باید با بررسی علمی و منطقی نظر هر دو گروه نام برده را با استدلال عقلانی و استناد نقلی در بوته نقد گذاشت و با حفظ بنیان‌های محکم ادب فارسی آلودگی‌های احتمالی دخیل را از ساحت پاک آن زدود که این خود خدمتی شایان به آثار ملی-ادبی است و بدین‌وسیله مبانی دینی که خود خمیر مایه متون ادبی فارسی است، از دست‌یازی افسانه‌های مخرب عهدین (خرافی و بدعتی) مصون خواهد ماند.

۲- پیشینه

بحث اسرائیلیات در شکل کلی آن، پیش از این در تفاسیر قرآنی تحقیق شده و علمای معروف ایرانی و عرب ضمن بررسی علم تفسیر در بخشی نیز به بحث اسرائیلیات و نفوذ داستان‌های موجود در منابع دینی غیراسلامی از جمله عهد عتیق و جدید پرداخته‌اند که از آن میان می‌توان به این آثار اشاره کرد:

- اضاء علی السنه المحمدیه (محمود ابوریه)
- البدایه و النهایه (ابوالفداء اسماعیل بن کثیر)
- الاسرائیلیات و الموضوعات (محمود ابوشبیه)
- التفسیر و المفسرون (محمد حسین ذهبی)
- تفسیر و مفسران (محمد هادی معرفت)

- تاثیر اسرائیلیات در داستان انبیا (حمید محمد قاسمی)

- پژوهشی در اسرائیلیات (محمد تقی دباری)

لیکن تعمیم موضوع به متون غیرتفسیری، بویژه متون ادبی، تا حال به شکل تحقیق منسجم به سامان نرسیده است و پژوهش‌هایی که در حوزه ادب فارسی به معنای اعم، نه یک متن مشخص، در باب اسرائیلیات پرداخته شده است به تعداد انگشتان دست، آن هم به صورت مقالات چند صفحه‌ای نمی‌رسد و مشخص‌ترین مقالات نگارش یافته از آن دکتر نصرالله مردانی و دکتر ضیاء الدین سجادی در نشریه دانشکده ادبیات دانشگاه تبریز است که این دو نیز در حد معرفی عناصر اسرائیلی در برخی از متون و بهره‌مندی ادبیات فارسی به شکل اسطوره‌ای از آنها، بدان پرداخته‌اند.

در این مقاله ما سعی بر آن داریم که تأثر یکی از متون تاریخی صوفیه (کشف المحجوب) را از برخی آموزه‌های تحریفی منابع دینی غیر اسلامی بنمایانیم. در این رابطه، ابتدا لازم است تعریفی مختصر از «اسرائیلیات» که عنوان مناسبی برای چنین آموزه‌هایی است، ارائه کنیم تا خواننده محترم در تطبیق موضوعات ارائه شده با اسناد مطرح شده دچار اشتباه و سردرگمی نشود.

۳- اسرائیلیات

در اکثر منابع، اعم از کتب و مقالات و دائرةالمعارف‌ها، از این اصطلاح، تعریف کم و بیش یکسان و یا شبیه به هم را ارائه کرده‌اند و اگر اختلافی در تعریف نیز دیده شود، معمولاً منقول از منابع قدیمی‌تر است. برای بررسی ماهیت اسرائیلیات ابتدا باید به معانی واژه «اسرائیل» بپردازیم. زیرا تا زمانی که معانی مختلف این واژه چه از حیث لغوی و چه اصطلاحی، آن هم از منظرهای گوناگون - اعم از نگاه توراتی یهودیان امروز و نگاه عالمانه و غیر تعصبی محققانه - بیان نشود، درک درستی از «اسرائیلیات» به طور عام و خاص نخواهیم داشت.

«اسرائیل» لقب حضرت یعقوب (ع) پیامبر و بنده صالح خداوند بوده است. درباره معانی گوناگون آن و نیز علت ملقب شدن این پیامبر الهی به این اسم، دیدگاه‌های مختلفی ارائه شده است؛ در منابع موثق و علمی معمولاً به صورت مشترک، چهار معنا بر لفظ اسرائیل بیان شده است:

۳-۱- معانی محتمل اسرائیل

۳-۱-۱- بنده برگزیده خدا

«اسرائیل، کلمه‌ای غیر عربی است و در زبان سریانی این کلمه به معنی برگزیده خدا یا بنده خداست. طبق این نظر، این کلمه مرکب است از «اسرا» به معنی عبد یا صفوه و برگزیده و خالص و «ایل» به معنی خدا.» (صدوق، ۱۳۷۴: ۱۶۶)

۳-۱-۲- امیر و پیشوای مجاهد در راه خدا یا جنگجوی لشکر خدا (بستانی، بی تا)

۳-۱-۳- مبارز با خدا یا کسی که بر خدا غلبه یافته است:

تورات موجود علت تسمیه حضرت یعقوب (ع) را به اسرائیل، کشتی گرفتن او با خدا و پیروزی بر خدا بیان کرده است: «و چون او دید که بر وی غلبه نمی‌یابد، کف ران یعقوب را لمس کرد و کف ران یعقوب در کشتی گرفتن با او فشرده شد. پس گفت: مرا رها کن زیرا که فجر می‌شکافد. گفت: تا مرا برکت ندهی، تو را رها نکنم. به وی گفت: نام تو چیست؟ گفت: یعقوب، گفت: از این پس نام تو یعقوب خوانده نشود بلکه

اسرائیل، زیرا که با خدا و انسان مجاهده کردی و نصرت یافتی. و ...» (عهد عتیق، ۱۳۸۱: باب ۳۲)

۳-۱-۴- سیرکننده در شب

در این صورت باید اسرائیل از «سراء» مشتق شده باشد و طی داستان خرافی، یعقوب، (ع) فردی معرفی می‌شود که از ترس برادرانش به دلیل حيله‌ای که به آنها زده بود شبها ظاهر می‌شد. (همان: باب ۲۷)

محقق معروف عرب محمدحسین ذهبی در کتاب «التفسیر و المفسرون» به معنای سوم از موارد فوق اشاره داشته و از قول یهودیان توراتی (تحریفی) اسرائیل را چنین معنی می‌کند که: «اسرائیل در لغت به معنی غالب و مسلط بر قدرت کامله است و او (قدرت کامله) حق تعالی است ولی به زعم یهودیان [اسرائیل] لقب یعقوب بن اسحاق بن ابراهیم (ع) است که با خدا کشتی گرفت و بر او پیروز شد. (ذهبی، ۱۳۹۶: ۳۵)

شیخ صدوق در *علل الشرایع* در بیان وجه تسمیه یعقوب دو نظر متفاوت بیان می‌کند که از حیث عقلانی و اعتقادی، این دو نظر متضاد می‌نماید. ناقل یکی از آن دو، فردی یهودی الاصل غیرثقه، یعنی «کعب الاحبار» است و دیگری شخصیتی معصوم، حضرت صادق (ع)؛ ظاهراً شیخ در مقام داوری در باب این دو نظر برنیا آمده است. زیرا تشخیص درست از نادرست با توجه به منشأ دو روایت و شخصیت راوی آنها دشوار نمی‌نماید:

- «عن أبي عبدالله (ع) قال: كان يعقوب و عيصُ توأمين، فولد عيصُ، ثم ولد يعقوب (ع)، فُيسمى يعقوبُ لانه خرج بعقب أخيه عيص و يعقوب هو اسرائيل و معنى اسرائيل «عبدالله» لان «اسرا» هو عبد و «يل» هو الله عزوجل. [۱]
- «و عن كعب الاحبار: انما سُمي اسرائيل، اسرائيل الله؛ لان يعقوب كان يخدم بيت المقدس و كان اول من يدخل و آخر من يخرج و كان يسرج القناديل و كان اذا كان بالغداة رآها مطفأة، قال: فباتت ليلة في مسجد بيت المقدس فاذا بجنتي يطفوها فأخذة فأسرة الى سارية في المسجد، فلما اصبحوا رأوه أسيراً و كان اسم الجن «يل» فسمى اسرائيل. (صدوق، ۱۳۷۴: ۱۶۷) [۲]

البته اصطلاح اسرائیلیات بیش از آنکه معطوف به اسرائیل (حضرت یعقوب) باشد، ناظر به بنی اسرائیل (نوادگان حضرت یعقوب) است و به جهت علاقه و اشتها آنها در تحریف متون دینی، این لفظ در معنی مذکور اصطلاح شده است.

لفظ «اسرائیلیات» اگرچه در اصل بر قصه‌ها و داستان‌هایی اطلاق می‌شود که از مصادر یهودی روایت می‌شوند، ولی علمای تفسیر و حدیث این اصطلاح را خیلی وسیع‌تر و شامل‌تر از قصص یهودی گرفته‌اند. بنابراین اصطلاحاً به هر آنچه از تاریخ اساطیر قدیمی اعم از یهودی و نصرانی یا غیر آن در تفاسیر و احادیث اسلامی وارد شده است، گفته می‌شود. مطالبی که هیچ ریشه‌ای در منابع اسلامی ندارد و توسط غیر مسلمانان با انگیزه‌های خاصی وارد شده است؛ تا بدینوسیله عقاید مسلمانان را به فساد بکشانند. (ذهبی، بی تا: ۳۵)؛ «واژه اسرائیلیات جمع اسرائیلیه است و اسرائیل نام دیگری است برای حضرت یعقوب بن اسحاق بن ابراهیم (ع) و بنی اسرائیل نیز به معنی فرزندان یعقوب است و نیز به معنای قومی که از آنان در کتب تاریخی و نیز در آیات قرآن مجید بسیار سخن رفته است. اما اسرائیلیات، اصطلاح خاصی است در معارف اسلامی بویژه در علوم تفسیر و تاریخ و به آن دسته از روایات و قصص اشاره دارد که در قرآن و احادیث نبوی و پیشوایان دین یافت نمی‌شود، بلکه در تعالیم ادیان گذشته و ملل پیشین یا به اصطلاح «امم سالفه» و بخصوص بنی اسرائیل ریشه دوانده و بواسطه داستان سرایی و اسطوره‌پردازی گروهی که بیشتر آنها

یهودیان به ظاهر مسلمان یا یهودیان تازه اسلام آورده بودند، در قرون نخست هجری به حاشیه آموزش‌های مسلمین راه یافت. (توکلی، ۱۳۸۵: ۱۷)

البته مغرضان یهودی و مسیحی و اموی تیرهای تحریف و بدعت خود را منحصر به ساحت انبیای سلف و شخصیت‌های دینی و تاریخی قبل از اسلام نکرده‌اند بلکه فرهنگ ناب اسلامی و شخصیت معنوی پیامبر بزرگوار اسلام حضرت محمد (ص) و نیز ائمه معصومین (ع) را نیز از گزند تحریف و بدنامی خودشان مصون نگذاشتند. در این میان، به دلیل فراهم بودن زمینه رشد تفکرات اسرائیلی در آثار صوفیانه، نویسندگان در این نوع آثار، از جمله کتاب کشف‌المحجوب هجویری، با جعل احادیث بدون سند و با نقل داستان‌های مجعول متعرض ساحت نبوی و نیز حریم ائمه شده‌اند.

نگارنده در این مقاله موضوعات خاصی را از کشف‌المحجوب - به عنوان یک نمونه شاخص از متون صوفیه - انتخاب کرده و با نقل عین نظر علی بن عثمان الجلابی الهجویری، و یهودیان و مسیحیان نفوذ کرده در جامعه صدر اسلام و نیز خلفای اموی را نشان داده است تا روشن شود که ساحت مقدس بزرگان دین از این اوهام و نسبت‌های سخیف مبراست:

۳-۲- رد پای تحریفی اسرائیلیات در کشف‌المحجوب

۳-۲-۱- زن در عالم گناه است و رد پای او در همه فتنه‌ها دیده می‌شود.

«... و در جمله، نخستین فتنه‌ای که به سر آدم مقدر بود اصل آن از زنی بود اندر بهشت و نخست فتنه‌ای که اندر دنیا پدیدار آمد یعنی فتنه «هابیل و قابیل» هم از زنی بود و چون خداوند تبارک و تعالی دو فرشته را خواست تا عذاب کند سبب آن زنی شد و الی یومنا هذا همه فتنه‌های دینی و دنیایی ایشانند. قوله (ع): ما ترکت بعدی فتنه أضراً علی الرجال من النساء ... [۳] (هجویری، ۱۳۷۱: ۴۷۶)

به نظر می‌رسد، با توجه به مطالبی که در تورات در این باره آمده است، این تفکر از سنخ اسرائیلیات بوده و از منابع دینی یهود به منابع اسلامی راه یافته است. چنانکه تورات می‌گوید:

«خدا به آدم گفت: آیا از آن درختی که تو را قدغن کردم که از آن نخوری، خوردی؟ آدم گفت: این زنی که قرین من ساختی، وی از میوه‌ی درخت داد که خوردم. پس خدا به زن گفت: این چه کار است که کردی؟ زن گفت: مار مرا اغوا نمود که خوردم. (فاضل‌خان، ۱۳۸۱: ۲)

استاد شهید مطهری، ضمن مقایسه این داستان در قرآن کریم و تورات، این اندیشه را تفکری نادرست و برگرفته از عقاید مسیحیت دانسته‌اند: یک فکر بسیار غلط را مسیحیان در تاریخ مذهبی جهان وارد کردند که واقعاً خیانت بود (در مسأله زن نداشتن عیسی (ع) و ترک ازدواج و مجرد زیستن کشیش‌ها و کاردینال‌ها). کم‌کم این فکر پیدا شد که اساساً زن عنصر گناه و فریب است یعنی شیطان کوچک است. مرد به خودی خود، گناه نمی‌کند و این زن است که شیطان کوچک است و همیشه وسوسه می‌کند و مرد را به گناه وادار می‌دارد. گفتند اساساً قصه آدم و شیطان و حوا، این طور شروع شد که شیطان نمی‌توانست در آدم نفوذ بکند. لذا آمد حوا را فریب داد و حوا آدم را فریب داد و در تمام تاریخ، همیشه به این شکل است که شیطان بزرگ زن را و زن مرد را وسوسه می‌کند. (مطهری، ج ۱، ۱۳۶۱: ۳۲۵)

نکته در خور توجه اینکه انسان دارای قوه عاقله توسط حیوان و موجود غیر ذی‌شعوری مثل مار فریب می‌خورد و جالب‌تر اینکه برخی نویسندگان و ادبا برای اثبات نظر خود، سخنان موهن‌تری را به پیامبر نسبت می‌دهند؛ ولی با نگاهی که اسلام و پیامبر اسلام (ص) به زن و ازدواج دارند، جعلی بودن اینگونه احادیث

روشن می‌شود؛ پیامبری که نکاح و ازدواج را جزو سنت‌های پسندیده خود معرفی می‌کند و بوی خوش و همسر خوب و نماز را هم ردیف هم، محبوب خود می‌داند و از شخصیتی که با بعثت خود مقام زن را در برخوردارگی از حقوق انسانی هم تراز مرد می‌گرداند. با این حال چطور ممکن است او زنان را مضرترین افراد برای مردان معرفی نماید؟ بنابراین، تأثیر تعالیم برخی شخصیت‌های تحریف‌گر مسیحیت در آثار صوفیه از جمله کشف‌المحجوب قابل تشخیص است. به تبع این تأثیرپذیری، در برخی آثار «تجرد عامل تقرب به خدا» معرفی می‌شود و احتمالاً برخی از صوفیه در اثر مراودات با عالم مسیحیت و با درک غلط از توصیه‌های قرآنی مبنی بر ترک دنیاطلبی، تمتع حلال از دنیا را نیز رها کرده و شکل مثبت آن را در نزد مسیحیان باور کرده‌اند. بنابراین بدون درک حقیقت سخن قرآن و پیامبر، دچار بدعت و خرافات گردیده‌اند. (فرشیا فیان، ۱۳۷۶: ۵۰)

توصیه به تجرد در تعالیم عالمان مسیحی همواره وجود داشته است؛ چنانکه پولس (عالم مسیحی) خطاب به قرنتیان می‌گوید: «اما درباره آنچه به من نوشته بودید مرد را نیکو آن است که زن را لمس نکند، لکن به سبب زنا، هر مرد زوجه خود را بدارد ... به مجردین و بیوه زنان می‌گویم که ایشان را نیکوست که مثل من بمانند اگر پرهیز ندارند، نکاح کنند...» (کتاب مقدس، ۱۳۸۵: ۱۱)

قرآن کریم درست خلاف این تفکرات را برای ما بیان می‌کند. قرآن وقتی داستان آدم و شیطان را ذکر می‌کند، برای آدم اصالت و برای حوا تبعیت قائل نمی‌شود. اول که می‌فرماید ما گفتیم، می‌گوید ما به این دو نفر گفتیم که ساکن بهشت شوید نه فقط به آدم. «و لا تقربا هذه الشجرة» (بقره/۳۵) بعد می‌فرماید: «فوسوس لهما الشيطان» (اعراف/۲۰) نمی‌گوید شیطان یکی را وسوسه کرد و او نیز دیگری را وسوسه کرد، «فَدَلَاهُمَا بَغْرُورًا» (اعراف/۲۲) و «فَاسَمَهُمَا آتَىٰ لِكَمَا لَمَنِ النَّاصِحِينَ» (اعراف/۲۱). آدم همان مقدار لغزش کرد که حوا و حوا همان مقدار لغزش کرد که آدم.» [۴]

۳-۲-۲- برتری قوم بنی اسرائیل در عالم و ذبیح بودن اسحق

کشف‌المحجوب در موضوع ذبیح نیز گویی بی‌تأثر از آثار غیراسلامی یا حداقل منابع ضعیف السند نبوده است چرا که با عنایت به زمان و مکان انجام قربانی ابراهیم (ع) در سرزمین منا و حضور اسحق (ع) در آن زمان در سرزمین شام، مصداق ذبیح روشن است. اما هجویری می‌نویسد: «مبنای تصوف بر هشت خصلت است، ابتدا به هشت پیغمبر: به سخاوت به ابراهیم و آن چندان بود که پسر فدا کرد. و به رضا به اسحق که به فرمان خدا رضا داد و بترک جان عزیز گفت (قربانی شدن به دست پدر) و به صبر به ایوب که اندر بلای کرمان صبر کرد. و به اشارت به ذکریا که خداوند گفت: اذ نادى رَبَّهُ نداءً خفياً...» (هجویری، ۱۳۷۱: ۴۵)

در بحث ذبیح بودن فرزند ابراهیم (ع) و اینکه به کدام فرزند او ذبیح اطلاق می‌شود، باید گفت اغلب دانشمندان اسلامی و همه دانشمندان شیعه، اسماعیل (ع) را ذبیح می‌دانند و سخن نبی مکرم اسلام (ص) را که فرمود: «أَنَا بَنُ الدَّبِيحِينَ» با توجه به رسیدن نسل آن حضرت به اسماعیل (ع) دال بر همین امر می‌دانند ولی پهلو و نصاری بر این اعتقادند که ابراهیم مأمور ذبیح اسحق (ع) گردید: «و واقع شد بعد از این وقایع که خدا ابراهیم را امتحان کرده، بدو گفت: ای ابراهیم، عرض کرد: لبیک! گفت: اکنون پسر خود را که یگانه توست و او را دوست می‌داری، یعنی اسحاق را بردار و به زمین موری برو و او را آنجا بر یکی از کوههایی که به تو نشان می‌دهم برای قربانی سوختن بگذاران... پس ابراهیم، هیزم قربانی سوختن را گرفته بر پسر خود اسحاق نهاد و آتش و کارد را بدست خود گرفت و هر دو با هم می‌رفتند. (فاضل‌خان: ۱۳۸۱، ۲۲)

با مروری اجمالی بر تورات، در طول چند صفحه سخنان کاملاً متناقضی را می‌بینیم زیرا در سخن فوق-تورات از زبان خدا به ابراهیم، اسحق را تنها فرزند او می‌خواند در حالی که در چند باب قبل، تولد اسماعیل را قبل از اسحق ثبت کرده است و با کمال تأسف برخی نویسندگان و ادبا و صوفیان اسلامی نیز بدون دقت، این تفکر را پذیرفته‌اند.

از دیگر مصادیق تناقض در تورات موجود، افسانه ساختگی مختون شدن ابراهیم و اسماعیل است: «و ابراهیم نود و نه ساله بود وقتی که گوشت قلفه‌اش مختون شد و پسرش اسماعیل سیزده ساله بود هنگامی که گوشت قلفه‌اش مختون شد، در همان روز ابراهیم و پسرش اسماعیل مختون گشتند و ...» (همان، ۱۷) با وجود تصریح به مختون شدن حضرت ابراهیم اندکی بعد، تورات، خبر از تولد اسحق (ع) در صد سالگی ابراهیم (ع) یعنی چهارده سال پس از تولد اسماعیل (ع) می‌دهد و یگانه پسر اسحق را زیر سؤال می‌برد:

«و خداوند بر حسب وعده خود از ساره تفقد نمود و خداوند آنچه را به ساره گفته بود، بجا آورد و ساره حامله شده، از ابراهیم در پیری‌اش پسر زایید در وقتی که خدا به وی گفته بود. ... و ابراهیم در هنگام ولادت اسحق، صد ساله بود.» (همان، ۲۱)

هر چند به اعتقاد مسلمانان، هر دو فرزند حضرت ابراهیم (ع) از پیامبران بزرگ الهی بوده‌اند و هر دو مورد تکریم مسلمین هستند، اما نکته در خور تأمل اینکه یهودیان از دیر باز تلاش کرده‌اند تا با جعل و وضع روایاتی، ذبیح را اسحاق - پدر یعقوب (ع) و نیای بزرگ اسرائیلیان - معرفی کنند و به زعم خود برگ برنده‌ای را از دست اسماعیلیان که پیامبر اسلام (ص) از جمع ایشان بوده، برابند. (محمدقاسمی، ۱۳۸۰: ۱۳۵)

۳-۲-۳- سخن گفتن نصرانی زادگان در گهواره

شبهه‌سازی آموزه‌های دینی، شعائر فرهنگی و رفتارهای بزرگان دین اسلام از سوی سیاست‌پردازان یهود، مقوله رایج برای مقابله با چهره حقیقی آن آموزه‌هاست. زیرا موثرترین راه مقابله با مقولات فکری و اندیشه ساز، جهت‌گیری مشابه ولی انحرافی است نه خصومت و ستیزه‌جویی آشکار. بر همین اساس، مورخان و علمای اسلامی در شاخه‌های مختلف علوم اغلب بدون توجه به این سیاست‌بازی تاریخی، بازتاب دهنده مشابهاً به جای حقیقت موضوع شده‌اند. در همین راستا از موارد متعددی که در آثار تاریخی صوفیه به آن برمی‌خوریم نسبت دادن برخی معجزات و کرامات خاص انبیای الهی به دیگران است؛ به این صورت که افراد معمولی و گاه متأسفانه آلوده در برخی از عملکردهای خود، هم ردیف انبیای بزرگ خدا قرار می‌گیرند؛ برای مثال داستان معروف جریح راهب - که به نظر می‌رسد ساخته گسترش دهندگان اسرائیلیات باشد - از کشف‌المحجوب ذکر می‌گردد:

«معروفست از پیغمبر (ص) حدیث جریح راهب، و ابوهریره راوی آنست که پیغمبر گفت: که به کودکی اندر گاهواره سخن نگفت الا سه کس، یکی عیسی (ع) و شما همه می‌دانید. دیگر اندر بنی اسرائیل، راهبی بود جریح نام، مردی مجتهد و مادری مستوره داشت، روزی به دیدار پسر آمد وی اندر نماز بود در صومعه ننگشاد و دیگر روز و سه دیگر روز همچنان، مادرش از تنگدلی گفت: یارب رسوا گردان پسر مرا و بحق من بگیرش. و اندران زمانه وی زنی بود بلایه؛ گفت گروهی را که من جریح را از راه ببرم، به صومعه وی شد و جریح بدو التفات نکرد. با شبانی اندران راه صحبت کرد و حامله شد، چون به شهر آمد گفت: این بار از جریح

است و چون بار بنهاد مردمان قصد صومعه وی کردند و ویرا به در سلطان آوردند جریح گفت: یا غلام پدر تو کیست؟ گفت: یا جریح، مادرم بر تو دروغ می‌گوید پدر من شبانست و سدیگر ...» (هجویری، ۱۳۷۱: ۳۹۵) با توجه به اینکه راوی این سخن از جاعلان معروف حدیث است نمی‌توان در اسرائیلی بودن آن تردید کرد اگر با شخصیت ابوهریره، راوی داستان، آشنایی اجمالی داشته باشیم در خواهیم یافت که این داستان و امثال آن از چه پایگاه علمی و تاریخی برخوردار است. ابوهریره در جعل احادیث با تکیه بر تورات و افسانه‌های آن، چندان مهارت پیدا کرد که یهودی الاصل مشهوری چون کعب الاحبار درباره او می‌گوید: کسی را سراغ ندارم که بدون خواندن تورات داستان‌های آن را مانند ابوهریره بی‌کم و کاست حفظ کرده و روایت کند. [۵]

ابوهریره بنا به گفته خودش که بخاری در صحیح آن را نقل می‌کند. بیش از سه سال با پیامبر (ص) مصاحبت نداشته است^۱. والیته شیخ محمود ابوریه با ارائه دلایلی چند ثابت کرده است که مدت مصاحبت ابوهریره با پیامبر اسلام (ص) از یکسال و نه ماه تجاوز نکرده است. (ابوریه، ۲۰۰۶: ۹۲)

او در دستگاه‌های خلافت قبل از امیرالمومنین علی بن ابیطالب (ع) جایگاه ویژه‌ای داشته و هر از گاهی هم مورد خشم واقع می‌شد لکن با آغاز حکومت عدل علوی و توطئه‌های معاویه، این جاعل معروف نیز به سوی دستگاه اموی تمایل پیدا کرد و در کنار بهره‌گیری از سفره‌های رنگین فرزند ابوسفیان سفره دل خود را برای جعل حدیث به نفع معاویه و علیه پیامبر و علی (ع) و نیز همه قدسیان عالم پهن کرد و جالب اینکه در این رهگذر تا جایی پیش رفت که از قول پیامبر بزرگوار اسلام (ص) که فرموده بود: هر گاه معاویه را بر منبر من دیدید او را با شمشیر پایین بکشید، به نفع همان معاویه جعل حدیث کرد که نمونه‌های زیر از آن جمله است:

- «از رسول خدا شنیدم که گفت: خداوند سه کس را امین وحی خویش قرار داده است: من و جبرئیل و معاویه»

- «رسول خدا تیری در اختیار معاویه گذاشت و فرمود: این تیر را بگیر تا آنکه در بهشت مرا ملاقات کنی» (همان: ۲۱۵)

می‌توان گفت که در روایت مجعول «سخن گفتن نصرانی‌زاده در گهواره»، ابوهریره و ناقلان اسرائیلیات چند هدف را دنبال می‌کنند و نویسنده بزرگی چون هجویری بدون توجه به عواقب فرهنگی آن درصدد نقل برآمده است. این داستان ساختگی جریح در کتب دیگر ادبی و تصوف همچون حبیب‌السیر و کشف‌الاسرار و رساله قشیریه نیز به تفصیل نقل شده است. (دهخدا، ۱۳۷۷: ۵: ۷۶۷۵)

به نظر می‌رسد اهدافی را که ابوهریره از نقل این داستان تعقیب می‌کند و متن صوفیه با نقل آن به یاریش می‌شتابد چنین می‌توان برشمرد:

الف - سخن گفتن عیسی (ع) در گهواره چندان مهم نبود چون کودک زنازاده بنی اسرائیل هم توانایی این عمل را دارد.

ب - نعوذ بالله مادر عیسی (ع) حضرت مریم مقدس را با زنی بدکاره یا به قول هجویری «بلایه» مقایسه کرده است هر چند ممکن است منظور هجویری چنین مقایسه‌ای نبوده، ولی نتیجه سخن وی دقیقاً این شباهت را به ذهن متبادر می‌کند و همین نتیجه‌گیری غیر مستقیم هدف واقعی سازندگان اسرائیلیات است. ج - مقام آن کودک یهودی‌زاده از عیسی (ع) نیز برتر است چون به گفته ابوهیره، عیسی (ع) با تکلم و شهادتش خود و مادرش را نجات داد لیکن آن کودک بنی‌اسرائیل، علیه مادرش شهادت داده و عابد مظلومی را نجات بخشیده است.

۳-۲-۴- دفاع از تصوف با استناد دروغ به پیامبر و ائمه معصومین (ع)

آنچه مسلم است هجویری تلاش دارد همه احکام و اخبار را در کتاب خود تعبیر صوفیانه کند. او در این راه هر سند صحیح و ناصحیحی را که به دستش رسیده مورد استفاده قرار داده است و یقیناً سخنی که برخلاف سنت قولی و عملی پیامبر گرامی اسلام باشد، ریشه غیراسلامی و اسرائیلی با تعبیر فراگیر آن دارد و در مورد این حدیث مجعول از رسول گرامی اسلام (ص) و امام باقر (ع) نیز اسناد محکمی وجود دارد که نشانگر عدم تأیید آن اعمال صوفیانه افراطی و تفریطی و غیرعقلانی از سوی نبی مکرم اسلام و ائمه معصومین (ع) است. تصوف روشی است که بعد از ارتحال پیامبر اسلام و پس از گذشت مدت زمان تقریباً زیادی از صدر اسلام توسط یک مسیحی‌الاصول به نام «ابوهاشم کوفی» بنا نهاده شده و اصولاً در زمان پیامبر (ص) چنین تشکیلات سازمان‌یافته‌ای تحت عنوان تصوف و صوفی نبوده است تا پیامبر اسلام (ص) در مقام دفاع از آن برآیند؛ ولی صاحب کشف‌المحجوب با ذکر روایاتی سعی در تحکیم پایه سخن خود دارد:

- «و قال رسول الله (ص): مَنْ سَمِعَ صَوْتَ أَهْلِ التَّصَوُّفِ فَلَا يُؤْمِنُ عَلَيَّ دَعَائِهِمْ كَتَبَ عِنْدَ اللَّهِ مِنَ الْغَافِلِينَ»
- «محمد بن علی بن الحسین بن علی بن ابیطالب (ع) گوید: التصوف خلق، من زاد علیک فی الخلق زاد علیک فی التصوف. هر که نیکو خوتر، وی صوفی‌تر، و خوی نیکو بر دو گونه باشد یکی با خلق و دیگر با حق» (هجویری: ۳۴)

حال آن‌که، وقتی «از امام صادق (ع) در مورد ابوهاشم کوفی سؤال کردند فرمود: إِنَّهُ فَاسِدُ الْعَقِيدَةِ جَدًّا وَ هُوَ الَّذِي ابْتَدَعَ مَذْهَبًا يُقَالُ لَهُ التَّصَوُّفُ وَ جَعَلَهُ مَفْرَأً لِعَقِيدَتِهِ الْخَبِيثَةِ» [۶] (مقدس اردبیلی، ۱۳۶۱: ۵۶) ائمه دیگر (ع) نیز در بیانات خود، به شدت در مقابل چنین مذهبی و طرز تفکر و رفتاری موضع‌گیری کرده و مردم رانیز به مقابله با آن دستور داده‌اند:

قال الرضا (ع) مَنْ ذَكَرَ عِنْدَهُ الصَّوْفِيَّةَ وَ لَمْ يَنْكُرْهُمْ بِلِسَانِهِ وَ قَلْبِهِ فَلَيْسَ مِنَّا وَ مِنْ أَنْكَرْهُمْ فَكَاثِمًا جَاهِدَ الْكُفَّارَ بَيْنَ يَدَيِ رَسُولِ اللَّهِ (ص) «[۷] (همان، ۵۶۳)

با صرف نظر از همه این شواهد، خود رسول الله (ص) نیز از رفتارهای معروف صوفیانه اظهار برائت کرده و عاملان آنگونه اعمال را از خود می‌رانند. چنانکه روزی:

«به پیامبر خبر رسید که عده‌ای از اصحاب آن حضرت تصمیم بر انجام اعمالی دارند که رنگ و بوی صوفیگرانه و بریدن از دنیا می‌دهد پیامبر بعد از نماز مغرب و عشاء به منبر رفته و می‌فرماید: چه شده است عده‌ای را که طببات را بر خود تحریم نموده‌اند؟ آگاه باشید من که پیامبر شمایم شبها می‌خوابم و به غریزه جنسی خود پاسخ می‌دهم و روزها هم افطار می‌کنم، هر کس از روش و سنت من سرپیچی کند از من نیست.» (طباطبایی، ۱۳۷۷: ۶: ۱۸۰)

۳-۲-۵- تحریف در بیان شأن نزول آیات برای رها کردن یهود از سرزنش تاریخی

معمولاً شأن نزول آیات خود مبین مفهوم خاص آنهاست و اکثر مفسران و نیز مورخان تاریخ اسلام قبل از تفسیر و تحلیل، به بررسی کامل موضوع شأن نزول می‌پردازند. لیکن علت سازی‌های تعجب‌آور جاعلان حدیث در مسائل تاریخی امر را بر نویسندگان بزرگی همچون هجویری نیز مشتبه ساخته او را به ورطه ناصواب کشانده است. نمونه زیر از این قبیل است:

«و رسول (ص) اندر حال قرب حق و یافتن کام و امن عاقبت و تحقیق عصمت چندان مجاهدت کرد از گرسنگی‌های دراز و روزهای وصال و بیداری‌های شب که فرمان آمد یا محمد، طه! ما انزلنا علیک القرآن لِتَشْقَى» (طه ۱/۱) قرآن بتو بدان نفرستادیم تا خود را هلاک کنی. و از ابوهیریه روایت کنند که رسول (ص) اندر حال عمارت مسجد خشت می‌کشید و من می‌دیدم که ویرا رنج رسید گفتم یا رسول الله آن خشت به من ده که من به جای تو این کار بکنم گفت: یا باهریره خُد غیرها فائتة لا عیش إلا عیش الآخرة» (هجویری، ۱۳۷۱: ۲۵۴)

بنا به اشاره اکثر مفسران، آیات اولیه سوره مبارکه «طه» بر پرهیز دادن پیامبر اسلام (ص) از غصه خوردن و آزار روحی خود در ایمان نیاوردن برخی کفار و مشرکین و معاندین بویژه یهودیان و اذیت شدن آن بزرگوار دلالت دارد. در این مورد علامه طباطبایی می‌فرماید: «این آیات - به طوری که از سیاقش برمی‌آید - با نوعی تسلیت از رسول خدا (ص) شروع می‌شود تا جان شریف خود را در وا داشتن مردم به قبول دعوتش به تعب نیندازد، چه، قرآن نازل نشده برای اینکه آن جناب خود را به زحمت بیندازد...» (طباطبایی، ۱۳۶۴: ۱۴: ۱۸۲)

حال چگونه، هجویری بدون اشاره به سندی محکم، این موضوع را به گرسنگی و بیداری‌های شبانه ربط داده معلوم نیست. البته ردپای ابوهیریه معروف‌ترین جاعل حدیث در اثنای ماجرا جالب توجه است چرا که اگر سوره، مدنی بود پذیرش سخن ابوهیریه بویژه در مورد رؤیت وجود مقدس پیامبر (ص) در هنگام خشت کشی برای ساختن مسجد می‌توانست قابل قبول باشد لیکن بنا به گفته مفسرین، ظاهر آیات نیز مدنی بودن آنها را رد می‌کنند و تأکید بر مکی بودن آن دارند:

«سیاق آیات این سوره چنین می‌رساند که در مکه نازل شده، در بعضی اخبار هم آمده که آیه (و اصبر علی مایقولون) (ص: ۱۷) در مدینه نازل شده و در بعضی دیگر آمده که آیه (لا تمدن عینیک الی ما متعنا به ازواجاً منهم) (حجر: ۸۸) نیز در مدینه نازل شده است لکن از ناحیه لفظ خود این آیات هیچ دلیلی بر مدنی بودن آنها نیست.» (همان، ۱: ۱۸۰)

پس ابوهیریه که در زمان حضور پیامبر در مکه هنوز مسلمان نشده بود تا با پیامبر همراه گردد، نمی‌تواند شاهد نزول سوره مبارکه «طه» بر پیامبر باشد. اگر بپذیریم که ابوهیریه جهت مبرا ساختن یهودیان مدینه از مخاطب واقع شدن برای این آیات شریفه تلاش نکرده و سخن مدتظر هجویری را هم بدین منظور ساخته باشد. فرضیه دیگری که احتمال حتمی بودن آن با عنایت به شواهد مطرح می‌شود این است که همه صاحبان اندیشه بر ریزه‌خوار بودن ابوهیریه از سفره معاویه بن ابوسفیان اذعان دارند و او احادیث زیادی را با سفارش فرزند ابوسفیان حتی از زبان رسول خدا (ص) به نفع او و خاندان وی جعل کرده و به دروغ به پیامبر نسبت داده است. به نظر نگارنده، چون مخاطب این آیه کفار مکه هستند که از سردمداران بنی امیه بودند ابوهیریه با این داستان ساختگی قصد دور ساختن بنی‌امیه از زیر بار اتهام سنگین ضدیت با پیامبر و

آزار آن حضرت را داشته است.

۳-۲-۶- نزول فرشتگان مقرب بر افراد غیر نبی مکرم اسلام در زمان خود پیامبر (ص)

«معروفست حدیث زایده، کنیزک عمرین الخطاب، که روزی نزدیک پیغمبر درآمد و بر وی سلام گفت،- پیغمبر گفت: یا زایده! چرا نزدیک ما دیر بدیر می‌آیی؟ تو موفقه‌ای و من تو را دوست دارم، گفت: یا رسول الله امروز با عجایی آمده‌ام، گفت: آن چه چیز است؟ گفت: بامداد به طلب هیزم رفتم چون خُزمه بیستم بر سنگی نهادم تا برگیرم سواری دیدم که از آسمان بزمین آمد و بر من سلام گفت و مرا گفت: محمد را از من سلام رسان و بگوی که رضوان - خازن بهشت - سلام رساند و گفت بشارت مر ترا که بهشت بهر امتان تو سه قسمت کرده‌اند، گروهی بی حساب اندر شوند و گروهی را حساب سیر کنند و گروهی را به شفاعت تو بخشند، این بگفت و قصد آسمان کرد و از میان آسمان و زمین به من التفات کرد مرا یافت که آن خُزمه برناتفتم بگفت: یا زایده آن خُزمه را بر سنگ بگذار و مر سنگ را گفت: یا سنگ آن خُزمه را با زایده به در خانه عمر ببر، پیغمبر برخاست و با صحابه به در خانه عمر آمد آمد و شد سنگ بدیدند. گفت: الحمدالله که خداوند تعالی مرا از دنیا بیرون نبرد و رضوان مرا بدر آمدن امت من به بهشت بشارت بداد و خدای عزوجل زنی را این کرامت داد و بدرجه مریم رسانید... (هجویری، ۱۳۷۱: ۲۹۶)

بدون هیچ توضیحی، این داستان کشف‌المحجوب برای آنان که با حقیقت ارتباط انبیاء و بویژه پیامبر بزرگوار اسلام با فرشتگان الهی آشنا هستند، مضحک است. سازندگان این داستان‌ها تلاش‌های زیادی انجام داده‌اند تا دامن برخی افراد دخیل در جریان‌ات تاریخ صدر اسلام را از اشتباهات تطهیر کنند.

همان‌گونه که می‌دانیم پس از خلیفه اول، روایان داستان‌های اسرائیلی از قبیل کعب‌الاحبار و وهب بن منبه و ابوهیره و ... در دستگاه خلافت رسوخ کرده و پس از مدت زمان کوتاهی از جعل و بیان احادیث و داستان‌های خرافی عبور کرده، کم‌کم به داستان‌سازی در مورد شخصیت خود خلیفه پرداختند و در این راستا، نه تنها برخی افراد از این اعمال جلوگیری نمی‌کردند بلکه برای میرا ساختن دامن خود از نقایص موجود، مشوق جاعلان نیز بودند.

در داستان زایده و نزول فرشته بر او به طرز ماهرانه‌ای تفکر مرجئه صدر اسلام و نیز تفکر گناه‌شویی و گناه‌خریدن کشیشان به روش خاصی تبلیغ و توجیه شده است:

الف- اینکه ابتدای داستان با کنیز خلیفه دوم آغاز و پایان آن به نام حضرت مریم رقم می‌خورد، جالب توجه و جای دقت است و راوی بودن یهودیان و یا مسیحیان را در اصل این داستان به تصویر می‌کشد.

ب- استناد حدیث و روایت به یک کنیز است ولی منتسب به خلیفه دوم تا بدین‌وسیله داستان‌های عجیب‌تر و باور نکردنی‌تر را در مورد خود خلیفه و حتی از قول خود او پذیرفتنی‌تر نماید.

ج- در هیچ منبعی تا حال، آورنده خبر آسمانی به پیامبر اسلام (ص) «رضوان» معرفی نشده است بلکه همه جا با تعبیرات مختلف، جبرئیل بوده است. بنابراین فرشته مورد نظر در داستان، جبرئیل معرفی نمی‌شود تا شک برانگیز نباشد.

د- کل امت اسلام به سه دسته تقسیم شده و همه بهشتی‌اند. در نتیجه حتی آن گروه یهودیان و مسیحیان و اهل کتابی که با نفاق، اسلام آوردند، نیز اهل بهشت‌اند. پس نباید مورد غضب مسلمانان باشند.

ه- عمل نکردن به همه دین مورد مذمت نیست چون با این‌گونه روایات و احادیث، نیت و داشته قلبی مهم است، عمل هم در کار نباشد، اهمیتی ندارد و حداقل پیش خداوند نیت بدون عمل نیز ارزشمند است و

این دقیقاً تفکر مرجئه اسلام و مسیحیت است.

البته برای مورخان و حدیث‌شناسان روشن است که احادیث و داستان‌های زمان خلیفه دوم اکثراً راویان یهودی الاصل و مسیحی داشته‌اند.

۳-۲-۷- داستان‌سازی در مورد ائمه بزرگوار شیعه (دال بردلت‌پذیری آنان و حمایت از بنی

امیه)

در میان داستان‌های کتاب کشف‌المحجوب به سه داستان عجیب اما ماهرانه برمی‌خوریم که با مهارت تمام تنظیم شده است و اگر انسان ناآگاهی با این منبع مواجه شود، در باورها دچار رخوت و دل‌سردی می‌شود. اینک هر سه داستان را به ترتیب نقل کرده و به بوته نقد می‌کشیم:

الف: عبدالله بن رماح و ابوقتاده روایت آرند که روز حرب‌الدار ما به نزدیک عثمان بودیم، چون غوغا بر درگاه وی جمع شدند غلامان وی سلاح برداشتند، عثمان گفت: هر که سلاح برنگیرد از مال من آزاد است. و ما از ترس، خود بیرون آمدیم. حسن بن علی [ع] ما را در راه پیش آمد باوی بازگشتیم و به نزدیک عثمان اندرآمدیم که تا حسن (رضی) به چه کار آمده است و چون حسن [ع] اندر آمد سلام گفت و ویرا بدان بلیت تعزیت کرد و گفت: یا امیرالمومنین!!! من بی فرمان تو با مسلمانان شمشیر نتوانم کشید و تو امام قومی، مرا فرمان ده تا بلای این قوم از تو دفع کنم؛ عثمان گفت ویرا: «یابنِ آخی ارجع و اجلس فی بیتک حتی یأتیَ اللهُ بامرهِ فلاحَاجَةٌ لَنَا فی اِهراقِ الدِّماءِ». (همان: ۸۳)

بالتبع کسی که با روش برخورد امام حسن (ع) در قبال سیاست‌های خلیفه سوم آشناست و حداقل از جریان‌ات عصر آن خلیفه فقط به ماجرای بدرقه ابودر غفاری (صحابه وفادار رسول الله (ص)) توسط امیرالمومنین علی (ع) و حسنین (ع) اشراف داشته باشد و یا نظر اهل بیت را در دفاع از پیام غدیر در طول زمان بداند (که خطبه ششگانه شمه‌ای از آن است) از پذیرش سخن هجویری ابا می‌کند.

در جریان قتل عثمان نیز امیرالمومنین علی (ع) فرمودند: «اسْتَأْتَرَ فَأَسَاءَ الْاِثْرَةَ وَ جَزَعْتُمْ فَأَسَأْتُمْ الْجَزَعَ» (دشتی، ۱۳۶۹: ۳۲)؛ امام با این جمله اگرچه قاتلان عثمان را سرزنش می‌کند، لیکن او را فردی مستبد معرفی می‌فرماید؛ چون با وساطت آن امام بزرگ نیز عثمان از مقام خود استعفا نکرده و خود عامل تشدید فتنه شد. سخنی که هجویری از قول امام حسن (ع) خطاب به عثمان نقل می‌کند از سنخ سخنان و افتراهایی است که به فرموده علامه امینی از اکاذیب بافته بنی‌امیه علیه امامت و ولایت اهل بیت است. علامه امینی با آوردن جمله‌ای از کتاب «فتنه الکبرا» ی «طه حسین» به این جمله می‌رسد: «وَزَعَمَ غَيْرُ وَاحِدٍ مِنَ الْمُؤَرِّخِينَ أَنَّ الْإِمَامَ الْحَسْنَ وَقَفَ يَوْمَ الدَّارِ مُدَافِعاً عَنِ عُثْمَانَ وَ قَدْ أَبْلَى فِي ذَلِكَ بِلَاءً حَسَنًا حَتَّى خَضِبَا بِدِمِهِ» و می‌گوید: «وَهَذَا الْقَوْلُ مِنْ دُونِ شَكِّ مِنْ مَوْضُوعَاتِ الْأُمَوِيِّينَ وَ مُفْتَرِيَاتِهِمْ». (امینی، بی‌تا: ۳۰۲)

چنین مواضع سنجیده‌ای از اهل بیت (ع) یقیناً متفکران و آگاهان را از پذیرفتن بافته‌های بنی‌امیه و اسرائیلیاتی که در کتب تاریخی صوفیه نفوذ یافته است، باز خواهد داشت.

ب: اندر حکایت یافتیم که روزی مردی به نزدیک وی [احسین بن علی (ع)] آمد و گفت: یا فرزند رسول خدای عز و جل، مردی درویشم و اطفال دارم، مرا از تو قوت امشب می‌باید، حسین (ع) وی را گفت: بنشین که ما را رزقی در راهست تا بیارند بسی برنیامد که پنج صره بیاوردند از نزد معاویه، اندر هر صره هزار دینار و گفتند که معاویه از تو عذر می‌خواهد و می‌گوید این قدر در وجه کهتران صرف کن تا بر اثر این، تیمار

نیکوتر داشته آید. حسین (ع) اشارت کرد که بدان درویش دهید آن پنج صُره بدو دادند و از وی عذرها خواست که بس دیر ماندی و این بس بی خطر عطایی بود که یافتی و اگر ما دانستیمی که این مقدار است ترا انتظار ندادیمی، ما را معذور دار کی ما از اهل بلائیم و از همه راحت دنیا باز مانده‌ایم و مرادهای دنیای خود را گم کرده‌ایم و زندگانی به مراد دیگران می‌باید کرد ... (هجویری، ۱۳۷۱: ۸۹)

هر چند نویسنده کتاب تلاش کرده است که ظاهراً تعصب خاص مذهبی را کنار گذاشته و به بیان حالات باصطلاح زاهدانه!! ائمه (ع) نیز اشاره داشته باشد لیکن با همه دقت و ظرافتی که به خرج داده؛ متأسفانه باز در دام تعلیمات اسرائیلی گرفتار آمده است. به نظر می‌رسد، حضور دبیرانی چون «سرجون»، پزشکانی مثل «ابن آثال» و شاعرانی همانند «اخلل» در ربار معاویه که همگی مسیحیان یهودی‌زاده و از سیاست‌گزاران کاخ سبز اموی بوده‌اند، نباید در ساختن این‌گونه داستان‌ها بی‌تأثیر بوده باشد. از جمله مواردی که افکار اسرائیلی و انحرافی این قبیل افراد در آن وارد شده، داستان‌هایی است که به دروغ به ائمه معصومین (ع) نسبت داده شده‌اند. آنها سعی داشته‌اند که متولیان امر حکومت در خاندان اموی را نسبت به اهل بیت عصمت و طهارت رثوف و مهربان و ناصح نشان دهند و در مقابل، اهل بیت را افرادی خسته از مبارزه با خلافت اموی و راضی به حکومت آنان معرفی کنند و متأسفانه عالمان تصوف نیز گاهی به عنوان سربازان این تفکر انجام وظیفه نموده‌اند.

هجویری در حکایت اخیر کوشیده است از سیدالشهداء (ع) چهره‌ای زاهد و متمایل به فقر و راضی به رضای الهی!! و سخی و اهل فضل و عبادت به نمایش بگذارد لیکن در این مسیر گرفتار دام تحریف‌گران دستگاه اموی گشته و بدون سنجش، آنچه را اعتقاد خود بوده ضایع ساخته است. او امام حسین (ع) را فردی جبری مسلک، سازشکار با ظالمان و عاجز و مفلوک به تصویر کشیده و البته بعید نیست که هجویری بر اساس تفکر جبری مسلک صوفیانه‌ای که داشته شخصیت‌ها را ارزیابی می‌کرده است.

ج: ملکی وقتی قصد هلاک وی [امام باقر (ع)] کرد کس فرستاد بدو، چون به نزدیک وی اندر آمد از وی عذر خواست و هدیه داد و به نیکویی باز گردانید. گفتند: ایها الملک! قصد هلاک وی داشتی، ترا باوی دیگر گونه دیدیم حال چه بود؟ گفت: چون بنزدیک من اندر آمد دو شیر دیدم یکی بر راست و یکی بر چپ وی و مرا می‌گفتند که اگر تو بدو قصد کنی ما ترا هلاک کنیم... (همان، ۹۳)

در مورد ائمه دیگر نیز هجویری دچار خرافه‌گویی شده است. او داستان را بر اساس منابع مجهول و ناشناخته چنان ترتیب داده که گویی شخصیت فکری، علمی، اخلاقی و عملی امام باقر (ع) همه مرهون حفاظت شدن او توسط دو حیوان درنده است که هنگام خطر، خداوند برای کمک‌رسانی به او ظاهر می‌کند و همه اراده‌های شخصی و فردی این شخصیت کاملاً در مقابل هر اقدامی از سوی دیگران از وی سلب شده است و ائمه خود کارهای نبودند. بویژه در مورد امام باقر (ع) که خود شکافنده علوم و پیروز هر میدان مناظره و مبارزه بین حق و باطل بود. البته اگر منبع این نوع قصه‌های خرافی و هدفدار ذکر می‌گردید به راحتی می‌شد تحلیل جامعی ارائه داد. آنچه برای همگان روشن است اینکه امام باقر (ع) در زمان خلفای بنی‌امیه می‌زیستند و پادشاه و ملک دیگری در کار نبود که علیه این امام هم‌دست به کار شود بنابراین آوردن لفظ «ملک» خود گویای تحریف واقعیات از سوی داستان‌سرایان اموی است.

۴- نتیجه

بی تردید، باید بین تصوف و عرفان تمایز قائل شد و آن عبارت از نگاه منطقی و معقول و انسانی مبتنی بر حقیقت و نیز آموزه‌های بنیانی قرآن و سنت است. اگر در تقسیم بندی‌های نوین نیز با دو اصطلاح عرفان منفی و مثبت مواجه می‌شویم ناشی از همین نوع نگاه اجتماعی و حماسی و مسؤولانه در یک سو و جمود و عزلت‌گزینی و جبری مسلکی در طرف دیگر است. اگرچه برخی‌ها منابع صوفیانه را صرفاً در ردیف آثار ادبی می‌نشانند لیکن با توجه به این‌که این آثار روند تفکرات و زندگی تاریخی صوفیه را در طول زمان می‌نمایاند، قراردادن این نوع آثار در زمره امهات منابع تفکر صوفیانه و بررسی و تحلیل آنها در این مسیر، با ضریب بالاتری به روشن‌گری اذهان خواهد انجامید.

آنچه در این مقاله، از کشف‌المحجوب به عنوان تأثر از منابع دینی غیر اسلامی بیشتر مد نظر قرار گرفت، تطبیق بیان و نگرش هجویری با تفکر و اندیشه‌های غیرعقلانی توراتی و انجیلی و تلمودی و نیز خرافات برگرفته از جریانات جبری مسلکی از قبیل مرجئه است در موضوعاتی از قبیل:

- الف : تفکر و اندیشه تحقیری و تخریبی منزلت زن .
- ب : برتری نژادی یهودیان افراطی با طرح موضوعاتی همچون ایجاد شبهه در ماجرای ذبیح .
- ج : شبیه‌سازی در ماجراهای اختصاصی پیامبران با هدف عادی جلوه‌دادن شخصیت آنان .
- د : دفاع از تصوف به بهای دروغ بستن به ساحت پیامبر اکرم (ص) و ائمه (ع) .
- ه : مادی کردن شان نزول آیات .
- و : شبهه‌افکنی در نزول اختصاص وحی به پیامبران .
- ز : داستان‌سازی در حاشیه زندگی ائمه (ع) با هدف زدودن جنبه‌های حماسی آنان .

۵- پی‌نوشت‌ها

- ۱- (ترجمه) : یعقوب و عیص دوقلو زاده شدند و یعقوب پس از عیص متولد شد و به جهت از عقب آمدن ، یعقوب نامیده شد. و یعقوب را اسرائیل گویند و اسرائیل به معنی « بنده خدا» است.
- ۲- (ترجمه) : از کعب الاحبار نقل شده است که در علت نامگذاری یعقوب به اسرائیل آمده است که یعقوب خادم بیت المقدس بود و اولین و آخرین وارد و خارج او بود . او چراغها را روشن می کرد تا اینکه روزی آنها را خاموش دید. شب هنگام که در مسجد خوابیده بود به جتنی برخورد که چراغها را خاموش می کند لذا او را گرفت و اسیر کرد ، چون اسم جنّ «ایل» بود یعقوب اسرائیل (اسیر کننده جن) نامیده شد.
- ۳- (ترجمه) : پیامبر (ص) فرمود : بعد از من فتنه ای مضرتر از زنان بر مردان مسلط نخواهد شد.
- ۴- به بحثهای حقوق زن در اسلام و غرب در آثار استاد مطهری رجوع شود.
- ۵- رجوع شود به کتاب « تفسیر و مفسران » آیةالله محمد هادی معرفت ، ج ۲/ص ۹۳.
- ۶- (ترجمه) : امام صادق(ع) فرمود: همانا او جداً عقیده فاسدی دارد و او مذهب و آیین جدیدی را به نام تصوف بدعت نهاد و آن را گریزگاهی برای عقیده فاسد خود ساخت
- ۷- (ترجمه) : امام رضا (ع) فرمود: هر کس ذکری از صوفیه بشنود و در قلب و زبان منکر آن نشود از ما نیست و هر کس آن را منکر شود از مجاهدان در رکاب پیامبر(ص) است.

۶- منابع

- ابوریه، محمود، (۲۰۰۶م)، اضواء علی السنۃ المحمدیه، قاهره: دار الکتب الاسلامیه.
- البستانی، بطرس، (بی تا)، دائره المعارف فرق اسلامی، بیروت: دارالمعرفه.
- توکلی، محمد مهدی، (۱۳۸۵)، محمد پیام آور خداوند، تهران: طرح اندیشه.
- حلی، حسن بن یوسف، (۱۴۰۷)، نهج الحق، چاپ دوم، قم: موسسه دارالهجره.
- دشتی، محمد، (۱۳۶۹)، ترجمه نهج البلاغه، چاپ دوم، تهران: مشرقین.
- دهخدا، علی اکبر، (۱۳۷۶)، لغتنامه، تهران: امیرکبیر.
- ذهبی، محمد حسین، (بی تا) التفسیر و المفسرون، التراث العربی، لبنان:
- رزمجو، حسین، (۱۳۶۹)، شعر کهن فارسی در ترازوی نقد اخلاقی اسلامی، چاپ دوم، تهران: انتشارات استان قدس رضوی.
- شریف القریشی، باقر، (بی تا)، امینی، عبدالحسین، حیاة الامام الحسن (ع)، قم: هجرت.
- صدوق، محمد بن علی، (۱۳۷۴)، علل الشرایع، قم: مومنین.
- صفارزاده، طاهره، (۱۳۸۶)، ترجمه قرآن کریم، چاپ دوم، تهران: پارس کتاب.
- طباطبایی، سید محمد حسین، (۱۳۶۴)، ترجمه تفسیر المیزان، موسوی همدانی (مترجم)، تهران: نشر فرهنگ.
- فرشافیان، احمد، (۱۳۷۸)، مشرب عرفانی امام خمینی و حافظ، چاپ دوم، تهران: نشر عروج.
- محمد قاسمی، حمید، (۱۳۸۱)، اسرائیلیات و تأثیر آن بر داستان انبیاء، تهران: سروش.
- مطهری، مرتضی، (۱۳۶۴)، حماسه حسینی، تهران: انتشارات صدرا.
- مقدس اردبیلی، احمد، (۱۳۷۱)، حدیقه الشیعه، تهران: انتشارات گلی.
- هجویری غزنوی، علی، (۱۳۷۱) کشف المحجوب، تهران: انتشارات طهوری.
- همدانی، فاضل خان، (۱۳۸۱)، کتاب مقدس، تهران: میراث مکتوب.